

روایتی از وقایع ۱۶ آذر ۱۳۳۲

اطراف دانشگاه مملو از التهاب بود. گویا فضای دانشگاه اطراف و داخل خبر از رویداد مهم تاریخی داشت. ساعاتی از شروع روز نگذشته بود که مأموران مسلح مستقر در اطراف دانشگاه، وارد حریم دانشگاه شدند و به دانشجویان معترض در دانشکده فنی حمله کردند. دانشجویان از درهای جنوبی و غربی دانشکده خارج شدند. با حمله مأموران تعدادی از دانشجویان غافلگیر شدند و با سرنیزه و گلوله هدف قرار گرفتند که سه نفر از دانشجویان به شهادت رسیدند. تعدادی مجروح و ۲۷ نفر نیز بازداشت شدند...

بیشتر از ۵۰ روز از کودتای آمریکایی ارتشبد زاهدی نگذشته بود. مردم هنوز درک کودتا برایشان سنگین بود. تظاهرات یکپارچه مردم علیه رژیم کودتا، کم و بیش شکل گرفته بود؛ ۱۶ مهر ۱۳۳۲ بزرگترین راهپیمایی علیه رژیم شکل گرفت. دانشگاه و بازار به طرفداری از تظاهر کنندگان اعتصاب کردند. راهپیمایی به قدری سنگین بود که کودتاچیان وارد معرکه شدند و طاق بازار را بر سر بازاریان خراب کردند و دکان‌های آنان را به وسیله مزدوران خود غارت کردند.

یک ماه بعد یعنی در ۱۶ آبان سال ۳۲ کابینه ارتشبد زاهدی و دولت انگلستان برای تجدید روابط ایران و انگلیس که در جریان ملی‌سازی نفت قطع شده بود، مخفیانه شروع به مذاکرات کردند. در ۲۴ آبان ۱۳۳۲ خبری در بین دانشجویان پیچید که قرار است در آذر ماه نیکسون معاون رییس جمهور وقت آمریکا از طرف آیزنهاور به ایران سفر کند.

از همان ابتدا دانشجویان مخالفت خود را به این سفر ابراز کردند و در اعلام مخالفت به سفر نیکسون تصمیم گرفتند با تجمع از این سفر جلوگیری کرده و هنگام ورود نیکسون، نفرت و انزجار خود را به دستگاه کودتا نشان دهند. بنا بر این وقوع تظاهرات هنگام ورود نیکسون حتمی می‌نمود.

دو روز قبل از آن واقعه تلخ (۱۴ آذر) زاهدی تجدید رابطه با انگلستان را به طور رسمی اعلام کرد و قرار شد که «دنيس رایت»، کاردار سفارت انگلستان، چند روز بعد به ایران بیاید. از همان روز ۱۴ آذر تظاهراتی در گوشه و کنار به وقوع پیوست که در نتیجه در بازار و دانشگاه عده‌ای دست گیر شدند. این وضع در روز ۱۵ آذر هم ادامه داشت.

رژیم شاه برای مسلط شدن بر اوضاع و تأمین امنیت سفر نیکسون و همراهانش، نیروهای نظامی خود را از بامداد روز ۱۶ آذر در اطراف دانشگاه مستقر کرد. دانشجویان هنگام ورود به دانشگاه، متوجه تجهیزات زیاد سربازان و اوضاع غیر عادی اطراف دانشگاه شدند و وقوع حادثه‌ی مهم را پیش‌بینی می‌کردند، بنا بر این سعی کردند که با رعایت آرامش، بهانه به دست مأموران ندهند. از این رو دانشجویان با کمال خونسردی و احتیاط به کلاس‌ها رفتند و سربازان رفت و آمدها را زیر نظر داشتند. ساعات اول بدون حادثه مهمی گذشت، اما در پی تجمع تعدادی از دانشجویان در دانشکده‌ها، مأموران با شدت عمل و برخورد شدید به داخل دانشکده‌ها هجوم بردند؛ در دانشکده‌های پزشکی، داروسازی، حقوق و علوم، تعدادی از دانشجویان را دستگیر کردند. بین دستگیر شدگان، چند استاد نیز دیده می‌شد که به جای دانشجو مورد حمله قرار گرفته و پس از مضروب شدن به داخل کامیون کشیده شده بودند. از آنجاییکه احتمال وقوع حوادث وخیم‌تری می‌رفت، لذا برای حفظ جان دانشجویان، رؤسای دانشکده‌ها، کلاس‌ها را تعطیل کردند و از دانشجویان خواستند که به خانه‌های خود بروند و تا اطلاع ثانوی در خانه بمانند.

دانشجویان نیز به پیروی از تصمیم اولیای دانشکده، محوطه دانشگاه را ترک می‌کردند، ولی هنوز نیمی از دانشجویان در حال خروج بودند که ناگهان سربازان به بهانه دستگیری دو دانشجوی رشته ساختمان معترض به حضور نظامیان در دانشگاه، به دانشجویان دانشکده فنی حمله کردند و برای دست‌گیری آنان وارد کلاس درس مهندس شمس شدند. وقتی مهندس شمس نسبت به حضور نظامیان در کلاس درس خود اعتراض کرد او را با قنداق تفنگ به جای خود نشانند و حتی با شکنجه‌ی مستخدم دانشکده سعی کردند که آن دو نفر دانشجو را بیابند. رییس وقت دانشگاه تهران برای جلوگیری از وقوع ناآرامی‌های بیشتر، کل دانشگاه را تعطیل اعلام کرد. حضور نظامیان در صحن دانشکده فنی باعث شد که بین نظامیان و دانشجویان، زد و خورد شود. مأموران دانشکده فنی را به طور کامل محاصره کرده بودند تا کسی از میدان نگریزد. آنگاه دسته‌ای از سربازان با سر نیزه از در بزرگ دانشکده وارد شدند.

اکثر دانشجویان پا به فرار گذشتند تا از درهای جنوبی و غربی دانشکده خارج شوند. در این گیر و دار یکی از دانشجویان شعار داد: «دست نظامیان از دانشگاه کوتاه!» هنوز صدای او خاموش نشده بود که رگبار گلوله باریدن گرفت و چون دانشجویان فرصت فرار نداشتند به کله غافلگیر شدند و در همان لحظه اول تعدادی از دانشجویان هدف گلوله قرار گرفتند. هنگام فرار تعدادی از دانشجویان از روی پله‌ها افتادند و نتوانستند خود را نجات دهند، مهندس مصطفی بزرگ نیا به ضرب سه گلوله از پا درآمد. مهندس مهدی شریعت رضوی که هدف گلوله قرار گرفته و به سختی مجروح شده بود بر روی زمین می‌خزید و ناله می‌کرد، دوباره هدف گلوله قرار گرفت. احمد قندچی هم که حتی یک قدم به عقب برنداشته بود، گلوله سینه او را شکافت. بعد از پایان درگیری‌ها، او هنوز زنده مانده بود. اما مأموران اجازه نمی‌دادند تا مجروحان را به بیمارستان برسانند. سرانجام پس از چند ساعت او را به یکی از بیمارستان‌های نظامی تهران منتقل کردند. در حالی که در درگیری‌ها لوله شوماژر در مقابل احمد قندچی ترکید بود و آب جوش تمام سر و صورت او را به شدت مجروح کرده بود با این حال مسئولان بیمارستان از مداوا و حتی تزریق خون به او خودداری کردند و ۲۴ ساعت بعد او مظلومانه به شهادت رسید. بعد از شهادت، مأموران شاه او را مخفیانه در مسگر آباد دفن کرده‌اند و به خانواده‌اش گفتند که او را در کنار مرقد شریعت رضوی و بزرگ نیا در امام زاده عبدالله به خاک سپرده‌اند.»

خبر واقعه ۱۶ آذر به سرعت در تمام تهران پخش شد. در روز ۱۷ آذر تمام دانشگاه‌های تهران و اغلب شهرستان‌ها در اعتصاب کامل به سر بردند؛ حتی بسیاری از دبیرستان‌ها هم با تعطیل کردن مدرسه خود هم دوش دانشگاهیان در تظاهرات علیه فجایع ۱۶ آذر و سفر نیکسون به تهران شرکت کردند. عوامل حکومت برای کم رنگ کردن واقعه ۱۶ آذر، اقدام به سفسطه‌کاری کردند و در پاسخ به خبرنگاران گفتند: «دانشجویان برای گرفتن تفنگ سربازان حمله کردند و سربازان نیز مجبور به شلیک تیرهایی به هوا شدند و به طور تصادفی سه نفر دانشجو کشته شدند.» در همان روزها یکی از روزنامه‌ها نوشت: «اگر تیرها هوایی شلیک شده، پس دانشجویان پر درآورده و خود را به گلوله زدند!»

رژیم برای این که واقعه ۱۶ آذر زودتر از یادها برود از برپایی مراسم یادبود شهدا جلوگیری کرد. درست روز بعد از واقعه ۱۶ آذر، نیکسون به ایران آمد و در همان دانشگاهی که هنوز به خون دانشجویان بی‌گناه رنگین بود، دکترای افتخاری حقوق دریافت کرد. صبح ورود نیکسون یکی از روزنامه‌ها در سر مقاله خود تحت عنوان «سه

قطره خون» نامه سرگشاده‌ای به نیکسون نوشت. در این نامه سرگشاده ابتدا به سنت قدیم ایرانی‌ها اشاره شده بود که «هرگاه دوستی از سفر می‌آید یا کسی از زیارت بازمی‌گردد و یا شخصیتی بزرگ وارد می‌شود، ما ایرانیان به فراخور حال در قدم او گاوی و گوسفندی قربانی می‌کنیم.» آنگاه خطاب به نیکسون گفته شده بود که «آقای نیکسون! وجود شما آن قدر گرامی و عزیز بود که در قدوم شما سه نفر دانشجو از بهترین جوانان این کشور یعنی دانشجویان دانشگاه را قربانی کرده اند.»

منابع:

- ۱- خاطرات شهید چمران
- ۲- روزنامه کیهان آذر ۵۸
- ۳- روزنامه اطلاعات آذر ۵۸
- ۴- روزنامه جمهوری اسلامی آذر ۵۸

دانشکده فنی در سرخط خبرها ...

صورت مجلس استادان دانشکده فنی

جریان روز دوشنبه ۱۳۳۲/۸/۱۶

در حدود پانزده دقیقه از جلسه دوم صبح گذشته بود (۱۰ و پانزده دقیقه) که اطلاع رسید، عده‌ای سرباز مسلح قصد ورود به کلاس دوم الکترومکانیک را داشتند و استاد کلاس درس آقای مهندس شمس ملک‌آراء خواهش نمودند که کسی حق ندارد وارد کلاس درس بشود، مگر با کسب اجازه قبلی از رییس دانشکده. سربازان بدون توجه به این مطلب به جبر و عنف در کلاس را باز کرده و دو نفر از دانشجویان کلاس را مورد ضرب قرار داده و آنها را از کلاس بیرون بردند. در برابر این عمل بی‌سابقه و با توجه به این اصل که احترام کلاس درس و حفظ شئون فرهنگی و دانشگاهی بر همه واجب است و به این ترتیب شدیداً هتک احترام شده برای احتراز از پیش آمده‌های ناگوارتری به‌ناچار زنگ تعطیل کلاس‌ها نواخته شد و استادان بتدریج از کلاس درس بیرون آمده و در اطاق معاونت دانشکده جمع شدند. ناگهان صدای شلیک مسلسل دستی شنیده شد و وضع بحرانی عجیبی پیش آمد و بعد خبر رسید که چند نفر از دانشجویان هدف گلوله قرار گرفته و در سرسرای دانشکده افتاده و خون از آنها جاری است. شنیدن این خبر و تجسم وضعیت برای کلیه استادان حاضر که این صورت جلسه را امضاء می‌نمایند

موجب نهایت تأسف و تأثر گردید و در این لحظه که صورت جلسه امضاء می‌شود ساعت ۱۱:۳۴ صبح است و هنوز وضع خاصی در دانشکده حکمفرما است.

[امضاها] مهندس اصفیاء، مهندس گوهریان، دکتر افشار، مهندس مشایخی، زاهدی، مهندس رخشانی، عصار، دکتر احمد یلدا، ژرژ، سید احمدیان، سنجابی، فتح‌الله فتاحی، دکتر رحمتی، مهندس خلیلی، دکتر عابدی.

گواهی پزشکی قانونی

علت فوت سه نفر دانشجویان دانشگاه از طرف اداره پزشکی قانونی چنین تشخیص داده شده است:

۱. مصطفی بزرگ‌نیا دانشجوی دانشکده فنی بر اثر یک گلوله که از طرف راست سینه وارد شده و از زیر بغل چپ او خارج گردیده، فوت کرده است. بر اثر این گلوله استخوان بازوی وی بکلی خرد شده و خونریزی زیاد باعث مرگ وی گردیده است. بر پشت شانه راست مقتول نیز اثر زخم سرنیزه دیده می‌شود که تا ۱۵ سانتیمتر زیر پوست فرو رفته بود.

۲. مهدی شریعت رضوی دانشجوی دانشکده مقتول دیگر فقط به علت زخم سرنیزه فوت کرده است. سرنیزه استخوان ران راست وی را به کلی خرد کرده و شریان‌ها را پاره نموده و در نتیجه خونریزی زیاد مجروح در گذشته است. یک گلوله نیز به دست راست وی اصابت کرده که جلدی بوده و نمی‌توانسته باعث مرگ باشد.

۳. مقتول دیگر احمد قندچی نام دارد و به علت اصابت گلوله‌ای که وارد شکم وی گردیده و احشاء داخلی را پاره نموده در گذشته است.

دیروز و امروز اداره پزشکی قانونی با حضور نماینده دادرسی نظامی اجساد را معاینه کرد، ولی هنوز گزارش رسمی در این زمینه تهیه نگردیده است.

روزنامه اطلاعات، سه‌شنبه ۱۷ آذر ۱۳۳۲

گزارش هیئت بررسی مأمور از سوی رییس دانشگاه

در گزارشی که امروز از طرف هیأت مأمور تحقیقات به رییس دانشگاه تهران داده شد، وقوع حادثه چنین ذکر شده است:

«مقارن ساعت ۹:۳۰ روز ۱۶ آذرماه عده‌ای از دانشجویان دانشکده فنی در کریدور دانشکده ایستاده و مشغول گفت‌وگو بودند. در این ضمن دو نفر از دانشجویان از پشت پنجره دو نفر از مأموران انتظامی را که در بیرون دانشکده فنی مشغول گشت بودند تمسخر نمودند. مأمورین از این جریان عصبانی شده و به وسیله سرگروهبان

خود در صدد تعقیب دانشجویان برآمده و دانشجویان نیز از موقعیت تشکیل کلاس‌ها استفاده کرده و به داخل کلاس می‌روند. مأمورین هم به دنبال آنان وارد کلاس شده و خواستار تحویل آنان می‌شوند. در این موقع وضع کلاس و دانشکده متشنج شده از طرف اولیای دانشکده زنگ زده می‌شود و مأمورین دو نفر دانشجویی مورد نظر را دستگیر و مضروب می‌نمایند. در این موقع که کلیه دانشجویان در کریدور طبقه اول دانشکده اجتماع نموده بودند زمانی که مأمورین انتظامی وارد می‌شوند. یکی از دانشجویان شعار می‌دهد، چون مأمورین در صدد متفرق کردن دانشجویان برمی‌آیند، دانشجویان به طرف دیگر کریدور فرار می‌کنند. در این موقع از آن سمت چند سرباز مسلح به مسلسل دستی با دانشجویان برخورد می‌کنند و سربازان که دچار وحشت شده بودند، شروع به تیراندازی می‌نمایند که در نتیجه آن سه نفر مقتول و عده‌ای مجروح می‌شوند.»

روزنامه اطلاعات، چهارشنبه ۱۸ آذر ۱۳۳۲

اعلامیه دولت

«دولت از واقعه غیرمنتظره‌ای که روز دوشنبه در دانشگاه تهران پیش آمد، متأسف و متأثر می‌باشد و دستور داده است مرتکبین و محرکین حقیقی این واقعه را معلوم و تحت تعقیب قرار دهند. دانشجویان که فرزندان گرامی ما هستند، به خوبی می‌دانند که دانشگاه محیطی منزّه برای ملت ایران می‌باشد. مخصوصاً برای دولت که مسئول تربیت نسل آینده است. ولی متأسفانه عده معدودی بی‌وطن که همه چیز ما را می‌خواهند بر باد دهند و برای ما نه دانشگاه باقی بگذارند نه دانشجو، در این مکان رخنه کرده و آنجا را سنگر تظاهرات خیانت‌آمیز قرار داده و سربازان یعنی برادران شما که شب و روز همه چیز را بر خود حرام نموده تا آسایش شما را به قیمت جان خود تأمین و در نتیجه برای مملکت استقلال و برای شما آزادی تحصیل و پیشرفت فرهنگ را فراهم سازند، می‌نمایند. دولت موظف است با نهایت جدیت و وسائل تحصیل و پیشرفت فرهنگ را فراهم سازد و مخصوصاً نسبت به دانشگاه و دانشجویان کمال علاقه را دارد. بدینوسیله به اطلاع آن عده معدود می‌رساند که با کمال قدرت از اقدامات مضره آنها جلوگیری و دانشگاه را محیطی آرام و آماده برای تحصیل و تربیت مردان آینده ایران خواهد نمود.»

روزنامه اطلاعات، پنجشنبه ۱۹ آذر ۱۳۳۲

اعلامیه دانشگاه

عصر دیروز شورای رؤسای دانشکده‌ها مجدداً تشکیل یافت. در تعقیب مذاکرات جلسه صبح درباره حادثه صبح دانشگاه صحبت به عمل آمد و پس از چند ساعت شور و مذاکره اعلامیه‌ای به شرح زیر صادر کردند: «دانشگاه تهران در عین بی‌طرفی کامل در امور سیاسی و با نهایت علاقه‌مندی به حفظ نظم و آرامش در محیط دانشگاه، از واقعه روز ۱۶ آذر که برخلاف انتظار در دانشکده فنی روی داده متاسف می‌باشد و امیدوار است با اطمینانی که از طرف مقامات مربوطه داده شده است، موضوع دقیقاً رسیدگی شود. از همه دانشجویان و کارکنان دانشگاه انتظار دارد که برای حفظ استقلال و احترام دانشگاه دقت نمایند تا نظایر این واقعه تکرار نگردد. دانشگاه به بازماندگان سه نفر دانشجویی که در این قضیه از میان رفته‌اند، تسلیت می‌گوید.»

روزنامه اطلاعات، پنجشنبه ۱۹ آذر ۱۳۳۲

تعدادی از اسرار دفتر نخست وزیری سال‌های پس از ۱۶ آذر ۳۲

تلفنگرام ساواک ۱۳۴۹/۹/۱۶

از ساعت هشت روز جاری دانشجویان دانشکده‌های مختلف دانشگاه تهران به تدریج با ارائه کارت تحصیلی وارد دانشگاه شده و به دانشکده‌های مربوطه مراجعه نموده و اکثر کلاس‌ها تشکیل شده بود. لکن از ساعت ۹:۵۰ دانشجویان دانشکده فنی کلاس‌ها را تعطیل و حدود ۶۰ نفر از آنان با دادن شعار «اتحاد، مبارزه، پیروزی - تو اگر بنشین من اگر بنشینم چه کسی برخیزد» به طرف دانشکده علوم رفته و با تعطیل کردن کلاس‌های آن به دانشکده ادبیات مراجعه نموده‌اند.

[در حاشیه سند بیدست نوشته شده] برای ملاحظه جناب آقای نخست وزیر تقدیم شود.

[امضا] هادی هدایتی

تلفنگرام ساواک ۱۳۴۹/۹/۲۳

در ساعت ۱۰:۳۰ حدود ۱۵۰ نفر از دانشجویان دانشگاه تهران از سمت دانشکده فنی با دادن شعارهایی از قبیل «ویران شود آنجا که پلیس را گذر افتد - شرط تشکیل کلاس، آزادی یاران ماست - اتحاد، مبارزه، پیروزی - زندانیان ما را اگر آزاد نسازید تا آخرین دقایق از پا نمی‌نشینیم - تا آخرین نفس تا آخرین نفر، کوشیم و بشکنیم دیوار این قفس - یاران به ما ملحق شوید» به سمت دانشکده ادبیات آمدند و عده جمعیت آنها در حدود ۴۰۰ نفر است و تصمیم دارند به دانشکده علوم حرکت کنند.

تلفنگرام ساواک

بعد از ظهر روز ۱۳۵۱/۳/۷ یک برگ آگهی مبنی بر دعوت دانشجویان به عدم حضور در کلاس درس به عنوان اعتراض به اعدام بدیعزادگان، مربی دانشکده فنی، در دانشکده مذکور نصب شده بود. متعاقب آن از ساعت ۸:۳۰ روز جاری ۱۰۰ نفر از دانشجویان دانشکده فنی در کلاس حاضر نشده و تا ساعت ۹:۳۰ از چهارده کلاس دانشکده مذکور هفت کلاس با تعداد کمی دانشجو تشکیل شده است و حدود ۱۲۰ نفر در جلوی دانشکده فنی اجتماع و شعارهای زیر را می‌دهند: «جلاد ویت‌کنگ، جلاد فلسطین، نیکسون کثیف برو گم شو- ایران مال ایرانی است- استاد خوب ما را زیر شکنجه کشتند، بر پا ای هموطن.» [در حاشیه:] خیلی فوری به عرض جناب آقای نخست وزیر برسانید.

هادی هدایتی

[مهر:] به استحضار جناب آقای نخست وزیر رسید.

خبر رسیده از دانشگاه تهران ۱۳۵۱/۱۱/۱۴

صبح روز جاری چند نفر از دانشجویان دانشکده فنی توانسته‌اند با رییس دانشکده ملاقات و درباره از سر گرفتن برنامه‌های درسی و باز شدن دانشکده صحبت نمایند. رییس دانشکده به عنوان نصیحت به آنها گفته است که دست از شلوغ‌بازی و بی‌نظمی برداشته و بگذارند امور درسی پیشرفت کند و تذکر داده است که تلاش شما بیهوده است و دولت و دستگاه‌های انتظامی هر گونه بی‌نظمی را سرکوب خواهند نمود و ما نیز ناچار خواهیم شد برای یک سال دانشکده را تعطیل نماییم و در نتیجه از هر لحاظ به زیان شما خواهد شد. دانشجویان تقاضا کرده‌اند، دانشجویان زندانی را آزاد کنید تا ما بآنها امتحان بدهیم و در غیر این صورت حاضر به دادن امتحانات نخواهیم شد.

منبع دانشگاهی استنباط خود را به عرض می‌رساند: «بزرگترین بهانه دانشجویان برای نرفتن سر کلاس و ندادن امتحان همین مسئله آزاد شدن دانشجویان زندانی است و امکان دارد بعد از روز ۵۱/۱۱/۱۵ که دانشکده فنی و دانشکده حقوق شروع به کار خواهند کرد باز هم دانشجویان بهانه آزاد شدن زندانیان را پیش بکشند و تظاهرات به راه اندازند.»

[در حاشیه پایین نامه] جناب نهاوندي.

خبر رسیده از دانشکده فنی دانشگاه تهران ۱۳۵۲/۳/۲۷

ساعت ۱۰ صبح در کتابخانه دانشکده فنی تعدادی از دانشجویان که برای مطالعه کتاب آمده بودند ک دقیقه سکوت برقرار نمودند. بعد از ظهر نیز اعلامیه‌ای به این شرح روی یکی از دیوارهای ساختمان قدیم دانشکده چسبانیده‌اند: «ساعت ۱۰ امروز در کتابخانه دانشکده فنی به خاطر شهادت رضا رضائی که در برخورد مسلحانه شهید شده یک دقیقه سکوت اعلام گردید.»

خیلی محرمانه - وزارت علوم و آموزش عالی دفتر وزیر گزارش وضع دانشگاهها و مؤسسات آموزش عالی

امروز صبح ۵۳/۳/۴ طی چهار برگ اعلامیه دستنویس که در دانشکده فنی دانشگاه تهران نصب شده بود از دانشجویان دعوت شده بود که ساعت ۹ در سرسرای دانشکده جمع شوند و به خاطر بزرگداشت شهیدان یک دقیقه سکوت کنند. در رأس ساعت مقرر، حدود ۲۰ نفر جمع شده و یک دقیقه سکوت کردند. چند شعار درود به پرویز پویان و رحمت پیرو نظری داده شد و متفرق شدند. اقدامات انجام شده: دستور داده شد در شناسایی نویسندگان و شعاردهندگان همکاری کنند. سایر دانشگاهها و مؤسسات آموزش عالی جریان عادی خود را طی می‌کنند.

خیلی محرمانه - گزارش از دانشکده فنی دانشگاه تهران

در ساعت ۹ صبح روز ۱۳۵۳/۳/۲۹ شعار مضره زیر در توالی طبقه اول و دوم ساختمان دانشکده فنی دانشگاه تهران مشاهده شد که محو گردید: «وحدت تشکل ما ضامن پیروزی ما در کسب منافع حقه آموزشی مان می‌باشد. اتحاد، مبارزه، در پیشبرد منافع آموزشی بکوشیم. با اتحاد و همبستگی خود برنامه‌های خائنانه آموزشی را عقیم سازیم. درود بر دانشجویان مبارز، مرگ بر ... (در اصل گزارش ساواک به جای کلمه ی مورد نظر شعار، سه نقطه گذاشته شده است) جلا و مزدوران ساواک.»

حدود ۱۵۰ نفر از دانشجویان دانشکده فنی در طبقه همکف آن دانشکده اجتماع و به مدت سه دقیقه سکوت نموده و چند بار شعار داده و سپس متفرق گردیده‌اند. لذا در مورد شناسایی محرکین، به عوامل نفوذی آموزش داده شده است.

خاطرات مهندس احمد جهانشاهی از واقعه ۱۶ آذر

صبح شانزدهم آذر بعد از زنگ تفریح اول، در کلاس دوم عمومی دانشکده فنی بودیم. آقای مهندس شمس، استاد نقشه‌برداری، طبق عادت با حرارت راجع به پیمایش و مثلث‌بندی بحث می‌کرد. ده دقیقه‌ای که از شروع کلاس گذشت، ناگهان در کلاس به شدت باز شد و چند سرباز مسلح مستخدم دانشکده را به داخل کلاس راندند. سرگروه‌بانان پشت هم می‌پرسید: «کیا بودن؟ کیا بودن؟»

مهندس شمس هم مثل همه ما با دهان باز، هاج و واج مانده بود که موضوع چیست. بیچاره مستخدم از ترس مثل جوجه‌های سرمازده در وسط کلاس کز کرده بود و داشت از ترس سکنه می‌کرد.

بعدها برای ما روشن شد که موضوع چه بوده است. گویا در زنگ تفریح، دانشجویانی از پشت پنجره کلاس دوم عمومی برای سربازهایی که در خیابان دانشگاه راه می‌رفته‌اند شکلک در آورده‌اند؛ می‌گویم «گویا» چون ممکن است این بهانه را تراشیده باشند. روز شانزدهم آذر قرار بود جناب نیکسون به پشتیبانی از رژیم شاه و پاسداشت دسته‌گلهایی که آن جناب دیگر، «کرمیت روزولت»، به آب داده بود، فاتحانه وارد تهران شود. از چند روز پیش، قوای مسلح وارد دانشگاه تهران شده بودند و در تمام خیابان‌های اصلی و فرعی افراد مسلح دژبانی و گارد گشت‌زنی و پاسداری می‌کردند.

با توپ و تشر سرگروه‌بان، مستخدم به سه نفر دانشجو از مکان‌های مختلف کلاس اشاره کرد. آقای مهندس شمس در میان بهت و حیرت کلاس به سرگروه‌بان نسبت به ورود او و دستگیری دانشجویان اعتراض کرد، اما سرگروه‌بان بدون اعتنا به استاد، همراه سربازها و سه اسیر خود از کلاس خارج شدند.

بعد از چند لحظه از شوک بیرون آمدیم. مهندس شمس کلاس را با عجله ترک کرد و ما هم به دنبال او بیرون آمدیم. این جمع هفتاد، هشتاد نفره در سرسرای دانشکده فنی در گروه‌های سه چهار نفره راجع به این دستگیری مشغول حدس و گمان شدیم. طفلک مستخدم هم در این میان متهم به خبرچینی و جاسوسی شده بود.

یکی از دانشجویان به کلاس اول عمومی که دکتر جمال افشار مشغول تدریس در آن بود، رفت و پس از کسب اجازه از استاد، جریان دستگیری را به اطلاع کلاس رساند. دکتر از اینکه کلاس درسش دچار وقفه شده بود، به شدت ناراحت شد. با این همه، دانشجویان کلاس ایشان هم به جمع سرسرای دانشکده پیوستند. گفتنش خالی از لطف نیست که همان کلاس دوم عمومی به نام جمال افشار نامگذاری شده است.

مهندس شمس رییس و معاون دانشکده را از ماجرا خردار کرد. دکتر عابدی که در آن زمان معاون دانشکده بود زنگ را به صدا درآورد. دانشجویها در سرسرای ورودی و راهروها تجمع کردند.

من کنار ستونی جلو در ورودی با چند دوست مشغول بحث بودم. نزدیک در ورودی، «مصطفی بزرگ‌نیا» معرکه گرفته بود. بزرگ‌نیا جوانی خوش‌سیما و خوش‌صحت بود به همین دلیل همیشه در اطرافش عده‌ای مشتاق حضور داشتند و او برای آنها صحبت می‌کرد. (بزرگ‌نیا در همان سال یا سال پیش از آن، در فیلمی به نام «اشتباه» بازی کرده بود.)

پس از چند دقیقه، یک استوار و عده‌ای سرباز وارد سرسرای دانشکده شدند. تفنگ و مسلسل به دست، پشت به در ورودی و رو به دانشجویان، با حالتی تهدیدآمیز گارد گرفتند و گلنگدن تفنگ را کشیدند.

در همین لحظات تعلیق و سکوت پر از نگرانی که گویی زمان از حرکت ایستاده بود، یکی از دانشجویان در کریدور جنوبی با صدای بلند شعاری به مضمون «دست نظامیان از دانشگاه کوتاه!» یا چیزی نظیر آن سرداد. هنوز شعار به انتها نرسیده بود که صدای رگبار بلند شد. گویا دستور تیراندازی هوایی بوده، چون اکثر گلوله‌ها به بالای دیوارها اصابت کرده بودند، اما متأسفانه یکی از سربازها دستور را بالا و پایین کرده بود. شاید او درست شنیده و دیگران عوضی فهمیده بودند، اما وجدانشان اجازه کشتار دانشجویان را نداد و سر لوله تفنگ را به سمت بالا گرفتند.

شاید در کمتر از ده ثانیه، سرسرا تخلیه شد و هر کس از اولین مفری که در دسترس بود از مهلکه در رفت یا در گوشه‌ای پنهان شد. مرحوم مصطفی چمران بعدها برایم تعریف کرد که در آن لحظه به داخل کتابخانه گریخت و خود را بین کتاب‌ها مخفی کرد. اگرچه تیراندازی ادامه نیافت، من پشت ستون پناه گرفتم.

حدود بیست نفر دیگر هم پشت ستون‌ها مانده بودند. سربازها به دستور سرگروه‌بان در سالن پخش شدند ما را با دست بالای سر از پشت ستون‌ها بیرون کشیدند. از پشت ستون که بیرون آمدم متوجه شدم دو دانشجو نزدیک در ورودی افتاده‌اند؛ نفر جلوتر بزرگنیا بود که بی‌حرکت روی زمین افتاده و به احتمال زیاد در جا شهید شده بود. اما آن یکی دیگر که دورتر بود و نمی‌توانستم تشخیص بدهم کیست، از درد به خود می‌پیچید و تنها هنگامی که سربازی حین عبور از کنار او دستش را که برای تقاضای کمک بلند کرده بود گرفت و کشید، صورتش را دیدم که شریعت رضوی بود. هیچ‌گاه صورت رنگ‌پریده و منقبض و خط پهن خون را که از کشیدن او روی کف سنگی سالن به جا ماند فراموش نمی‌کنم. سرباز هم یکی محی که او را کشید متوجه وضع او شد، او را به حال خود رها کرد و ما را به جلو راند.

کامانکاری جلو در منتظرمان بود. ما را گوسفندوار در آن چپاندند و به دفتر حفاظت رکن دو ارتش، کنار دانشکده هنرهای زیبا، حمل کردند. از سال پیش، به دنبال حرکتهای سیاسی دانشجویان در داخل دانشگاه، رکن دو ارتش دفتر حفاظتی ایجاد کرده بود که تحرکات دانشجویان را زیر نظر داشت. شخص مرئی این دفتر فردی معروف به «بیژن خان» بود. بسیاری از دانشجویان سروکارشان با این شخص که اغلب در اطاقک نگهبانی جلوی در دانشگاه کارتهای دانشجویی را کنترل می‌کرد، افتاده بود.

بعد از اینکه ما را در اطاق حفاظت به خط کردند و یک ربعی گذشت، بیژن خان وارد شد و در حین سان دیدن از حاضران، مشغول عتاب شد. همچنان که مشغول فحاشی و اهانت بود، چشمش به یکی از دانشجویان که گویا در قدیم همسایه‌اش بوده، افتاد. مشغول ملامت او بود که یکباره به سمت نفر بغل دستی او پیچید و سیلی محکمی بیخ گوش او خواباند. طرف که غافلگیر شده بود، شروع به اعتراض کرد. بیژن خان هم برای نفس‌گیری سنگ تمام گذاشت و تمام عقده‌های خود را سر او خالی کرد.

تا غروب آن‌جا بودیم و به نوبت سین‌جیم می‌شدیم. شب ما را به پادگان جی بردند و جمع بیست و یک‌نفره ما را در اطاقکی حدود یک و نیم در سه متر، که نیمی از طول آن سکویی تقریباً به بلندی میز تحریر بود، فرستادند و به هر کدامان یک پتوی سربازی دادند. در سرمای آخر آذرماه و رطوبت طویله، مجبور بودیم تنگ هم و نشسته

بخوابیم. بعد از دو روز رفته‌رفته بستگان مطلع شدند که ما در کجا هستیم و با پارتي‌بازي و آشنا تراشیدن سبب تعویض طویله و رساندن پتو و سایر مایحتاج به ما شدند.

در روزهای اول، شایعات درباره تعداد کشته‌شدگان زیاد بود، اما سرانجام در همان زندان که بودیم، خبر دقیق‌تر رسید که حاصل حمله مأموران حکومت شاهنشاهی، به شهادت رسانیدن سه دانشجوی سال اول دانشکده ما به نام های مصطفی بزرگ‌نیا، مهدی شریعت‌رضوي و احمد قندچي بود که پیش پای آقای نیکسون قربانی شدند.